

جامعه‌شناسی ادبیات

تفسیر جامعه‌شناختی ادبیات فرزند نورچشمی علوم اجتماعی سازمان‌یافته نیست. از هنگامی که ادبیات از دایره احکام خشک پژوهشی و قوانین متحجر تاریخی درباره ادب‌شناسی پای بیرون نهاد تا به امروز، تقریباً هرکس که دستی به قلم داشته به خود حق داده است درباره آن احکام کلی صادر کند و نقدهای تاریخی و زیباشناختی و جامعه‌شناختی بنویسد. دانشگاه که بنا به سنت، غرقه در تاریخ ادبیات و تحلیل‌های ادبی بود، ناگهان در برابر ادبیات عامه‌پسند و کتاب‌های پرفروش و مجله‌های مردم‌پسند و فکاهیات و غیره غافلگیر شد و به این لایه‌های سطحی تخیل به چاپ رسیده، بزرگی فروخت و بی‌اعتنایی پیشه کرد. لاجرم گستره ادبیات عامه‌پسند، همچنان بکر و چالش‌انگیز، جامعه‌شناسان را به تدبیر فرامی‌خواند. (۱)

هدف از مطرح کردن نکته‌هایی که از این پس می‌آیند و هیچ ادعایی درباره نظم و ترتیب یا جامعیت آن‌ها ندارم، نگاهی گذرا افکندن به کارهای انجام گرفته و یا واگذار به آینده است.

16. Ziegenfuss, op. cit., p. 337.
17. Herbert Cysarz, *Erfahrung und Idee* (Experience and Ideal), (Vienna and Leipzig, 1922), p. 6f.
18. Strich, op. cit.
19. Friedrich Gundolf, *Shakespeare* (Berlin, 1928), Vol. 1, p. 10.
20. Ermatinger, op. cit., p. 352.
21. Cysarz, op. cit., p. 110.
22. Franz Schultz, *Das Schicksal der deutschen Literaturgeschichte* (The fate of German literary history), (Frankfurt, 1928), p. 138.
23. *Ibid.*, p. 141ff.
24. Franz Mehring, *Schriften und Aufsätze* (Writings and Essays), Vol. 1 (Berlin, 1929); Vol. 2, *Über Literaturgeschichte* (On literary history), (Berlin, 1929); *Die Lessinglegende* (The Lessing legend), (Berlin, 1926).
25. Ziegenfuss, op. cit., p. 330f.
26. Oskar Watzel, *Die Deutsche Literatur von Goethes Tod bis zur Gegenwart* (German literature from Goethe's death to the present), (Berlin, 1918), p. 664.

قلمروهای تحلیل ادبیات و دستگاه اجتماعی

در این قلمرو با دو گونه پژوهش سر و کار داریم. گونه نخست، پژوهشی است که به ادبیات از زاویه کارکرد آن در جامعه و با توجه به قشرهای اجتماعی گوناگون می‌نگرد. در برخی از جوامع ابتدایی و همچنین در پاره‌ای از جوامع که از جنبه فرهنگی بسیار توسعه یافته‌اند، ادبیات با دیگر نمودهای اجتماعی به هم آمیخته است و نمی‌توان به‌طور قاطع گوهری مستقل از مراسم دینی یا فرقه‌ای برای آن قائل شد. در چنین جوامعی ادبیات - از سرودهای قبایل و تراژدی‌های یونان باستان گرفته تا تعزیه مسیح در قرون وسطی - وسیله تجلی این‌گونه نهادها است. برعکس، از نگاه طبقه متوسط، ادبیات فعالیتت یكسره جدا از دیگر فعالیت‌های فرهنگی است و کارکردهای گونه‌گون دارد. برای مثال، در دوره رمانتیسم اولیه، ادبیات پناهگاهی بود برای واقع‌گرایان گروه‌های سیاسی سرخورده. همچنین ممکن است ادبیات، مثلاً در قالب پدیده نوظهور سرگرمی ادبی جمعی، گریزگاهی باشد برای توده‌هایی که به سرخوردگی اجتماعی دچارند. گاهی هم ادبیات کارکردی ایدئولوژیک، در معنای دقیق کلمه، دارد و دستگاه سلطه خاصی را می‌ستاید و آن را در نیل به اهداف آموزشی یاری می‌دهد - مانند نمایشنامه‌های اسپانیایی و فرانسوی عصر مطلق‌گرایی.

دومین گونه پژوهشی، بررسی‌های مربوط به شکل‌های ادبی است. گرچه به این‌گونه پژوهش کم‌تر توجه شده است، به لحاظ اجتماعی اهمیتی به اندازه پژوهش‌های نوع اول دارد. حماسه و شعر غنایی و نمایشنامه و رمان، هر یک به گونه‌ای خاص با سرنوشت اجتماعی ویژه‌ای پیوند خورده است. طرح مسائل مربوط به انزوای فردی یا احساس امنیت جمعی و خوش‌بینی یا نومیدی اجتماعی و گرایش به خوداندیشی روانی یا پیروی از مثنوی ارزش‌های عینی را می‌توان مقدمه بحث‌هایی دانست که به بازنگری در شکل‌های ادبی از منظر اوضاع اجتماعی می‌انجامد. (۲)

در حوزه ارتباط جمعی، نمونه‌ای از این‌گونه مطالعات به تأثیرات زندگی‌نامه‌های عامه‌پسند می‌پردازد که چاپ آن‌ها ویژگی مجله‌های پر فروش شده است. بررسی «قهرمان»‌های گوناگون این زندگی‌نامه‌ها در چهل سال گذشته، نشان می‌دهد که در پانزده سال اول سده بیستم حدود ۷۵ درصد از «قهرمان»‌ها به حوزه‌های سیاست و دادوستد و مشاغل متعلق بوده‌اند، در حالی که در سال ۱۹۴۱ حدود ۷۳ درصد از آنان به «حوزه مصرف»، یعنی به حوزه‌های تفریح و سرگرمی یا ورزش و ارتباطات، تعلق داشته‌اند. بعید نیست که این دگرگونی در ذوق و پسند ادبی با دگرگونی در اوضاع و احوال اجتماعی خوانندگان پیوندی نزدیک داشته باشد. چهل سال پیش، خوانندگان برای خواندن چیزی دربارهٔ عاملان و روش‌های تولید اجتماعی پول می‌پرداختند، ولی امروزه برای آشنا شدن با عاملان و روش‌های مصرف فردی، پول خرج می‌کنند. این تغییر با تغییری همسور در موضوع زندگی‌نامه‌ها تشدید می‌شود. برای نسل پیش، فعالیت‌های سیاسی و یا تجاری و تخصصی قهرمانان اهمیت داشت، اما امروز زندگی خصوصی و سرگرمی‌ها و پسندهای غذایی و دوست و آشناهای قهرمانان است که خواننده را افسون می‌کند.

بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که جامعه‌شناسی از این دگرگونی‌ها می‌گیرد، این است که فرد عادی، که رؤیای هریشویو الجری^۱ را از او دزدیده‌اند و از ورود به جنگل راهبردهای کلان سیاسی و تجاری نومید شده است، وقتی می‌بیند قهرمانانش جمعی از «بر و بچه‌ها»^۲ می‌اند که درست مثل خود او جام‌های پُر مشروب و سیگار و آب گوجه‌فرنگی و بازی گلف و میهمانی‌رفتن را دوست دارند، یا دوست ندارند، آرام می‌گیرد. او می‌داند در حوزه مصرف چه باید بکند و این‌جا است که مرتکب هیچ اشتباهی نمی‌شود. با محدود کردن دایره

۱. روحانی امریکایی و نویسنده سرگذشت‌های الهام‌بخش برای کودکان و بزرگسالان که رمز

توجه خود، می‌تواند شاهد باشد که شریک شدن در خوشی‌ها و ناخوشی‌های بزرگان، بر خوشی‌ها و ناخوشی‌های او مظهر تأیید می‌زند و رضایت خاطرش را فراهم می‌آورد. احساس برابری با بزرگان و قدرتمندان در حوزه مصرف، تمام مسائل بسیار گنج‌کننده سیاسی و اقتصادی و کشمکش‌ها و تناقض‌های عرصه اجتماعی را فرو می‌پوشاند. (۳)

جایگاه نویسنده در جامعه

نویسنده خلاق سرشتی روشنفکرانه دارد و به موارد عینی فقط به منزله مجموعه‌ای اختیاری می‌نگرد که ممکن است با توجه به اهداف زیباشناختی خاص خود او به کارش آیند. از این رو، رفتار او نمونه اصلی رفتار روشنفکرانه است. شاید اگر تحلیل‌های مستند تاریخی درباره جنبه‌های اجتماعی تصویری که نویسندگان از خود ارائه می‌دهند و کارکردهای خاص این گروه دیرینه در میان حرفه‌های روشنفکری با بحث‌های کنونی جامعه‌شناسان درباره نقش روشنفکران گره می‌خورند، این مسائل عینی‌تر و فهم‌پذیرتر می‌شدند.

در این جا برای شروع بحث، فقط به چند نکته اشاره می‌کنم. در چارچوب مسائل مربوط به ذهنیت، به این پدیده برمی‌خوریم که نویسندگان ادبیات خود را پیامبر یا مبلغ یا متفکر یا صنعتگر محض و متخصص یا سیاسی‌کار یا مال‌اندوز تصور می‌کنند. در حوزه مسائل عینی، می‌توان از منابع منزلت و درآمد و فشار اهرم‌های نهادی شده و پنهان و آشکار نظارت اجتماعی و تأثیر فناوری و سازوکارهای بازار سخن گفت و این همه را با توجه به برانگیزاننده بودن نوشتار هنری و تکثیرپذیری آن و با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زیستگاه نویسندگان در دوره‌های تاریخی گوناگون بررسی کرد. رابطه ادبیات با درباره‌های باشکوه و فرهنگستان‌ها و تالارهای نمایش و انجمن‌های کتاب و صنعت فیلم‌سازی، همه و همه، مثال‌هایی روشن از موضوع‌های مناسب برای بحث‌های منظم و اصولی

به‌شمار می‌روند. (۴) اکنون به مسائلی می‌رسیم که هم به ذهنیت مربوط‌اند و هم به عینیت. برای مثال، می‌توان پرسید که آیا در روزگاری که کتاب و مجله به‌صورت امروری تولید می‌شود، نویسنده هنوز کارفرمایی مستقل است یا در واقع کارمندی است تابع ناشر و آوازه‌گر خود؟

جامعه و مسائل اجتماعی به‌مثابه مواد ادبی

در این بخش به گستره سنتی پژوهش در جامعه‌شناسی ادبیات وارد می‌شویم. تاکنون نویسندگان بسیاری، در کشورهای گوناگون و به زبان‌های مختلف، درباره اصلاح وضع دولت یا جامعه یا اقتصاد یا فلان و بهمان پدیده اجتماعی، کتاب‌ها و مقاله‌های فراوان نگاشته‌اند. نمی‌توان از این گنجینه‌های آکنده از اطلاعات واقعی که کم‌وبیش هم اعتبار دارند، به آسانی صرف‌نظر کرد. این‌گونه آثار را اغلب مردمی اهل ادب فراهم آورده‌اند و از این رو نظریه اجتماعی به‌طرزی درهم و برهم در آن‌ها مطرح شده است. این گنجینه‌ها ادبیات را به منبعی ثانویه برای تحلیل‌های تاریخی بدل می‌کند و هرچه منابع دست اول درباره دوره تاریخی خاصی کمیاب‌تر باشند، بر ارزش آن‌ها افزوده می‌شود. وانگهی، افزایش شناخت ما از گروه اجتماعی خاصی به‌نام نویسندگان و نیز برداشتی که نویسندگان از پدیده‌های اجتماعی مشخص دارند، در گرو مطالعه همین‌گونه منابع است و لذا می‌توان آن‌ها را موادی برای مطالعات پیش‌آموزانه درباره تاریخ و جامعه‌شناسی آگاهی اجتماعی دانست.

با این همه، جامعه‌شناس علاقه‌مند به ادبیات و صاحب تجربه در تحلیل آثار ادبی، تنها به تفسیر متون ادبی که بنا به تعریف ماهیتی جامعه‌شناختی دارند، بسنده نمی‌کند و بررسی پیامدهای اجتماعی درون‌مایه‌ها و بُن‌مایه‌های ادبی غیرمرتبط با زندگی عامه مردم یا امور جمعی را نیز بر خود واجب می‌بیند. نگاه خاصی که نویسنده خلاق به طبیعت یا عشق، زبان اشاره و خلق و خواها، مکان‌های پر رفت‌وآمد یا پرت و دورافتاده دارد و اهمیتی که به

تأملات و توصیفات و مکالمات می‌دهد، جملگی پدیده‌هایی‌اند که بررسی آن‌ها از نظر جامعه‌شناسی شاید ابتدا بیهوده جلوه کند، اما در مطالعه تأثیرپذیری خصوصی‌ترین و درونی‌ترین عرصه‌های زندگی فرد از فضای اجتماعی - که نهایتاً این زندگی بر بستر آن جریان می‌یابد - منابعی واقعاً اصیل به‌شمار می‌روند. آن‌گاه که گذشته‌ای دور را می‌کاویم، ادبیات غالباً یگانه منبع آشنایی با شیوه‌های زندگی خصوصی است.

ضعف برخی از زندگینامه‌هایی که این روزها منتشر می‌شوند، برخاسته از سعی وافر نویسندگان آن‌ها در تشریح زندگی قهرمان‌های ادبی (و نیز برای محکم‌کاری، تشریح کامل حال و هوای جامعه آنان) بر پایه نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده‌ای است که از قیاس با مطالب روان‌شناسی انسان امروزی به‌دست آمده‌اند. برای مثال، به کمک چنین قیاس‌هایی نمی‌توان شخصیت زنانی مانند گرتشن فاوست یا مادام بواری یا آناکارینا را فهمید، زیرا تضادهای آنان زاده فضایی بوده است که دیگر وجود ندارد و از این‌رو نمی‌توان مسائل ایشان را درک کرد. واقعیت‌های اجتماعی روزگار آنان و تحلیل اجتماعی این شخصیت‌ها درست همان چیزهایی هستند که باید ما را در درک معنی و کارکرد آثار هنری یاری دهند. امروز هر روان‌شناسی که با ادبیات برخوردی کاملاً صادقانه و صمیمانه دارد، اعتراف می‌کند که این زن‌ها در صورت زنده‌بودن، افرادی احمق و روان‌رنجورانی ناکام شمرده می‌شدند که برای آزادی از شر نگرانی‌ها و قیود ذهنی خود یا باید شغلی اختیار کنند و یا به درمان‌های روانی تن در دهند.

جامعه‌شناس ادبیات وظیفه دارد که بین تجربه‌های شخصیت‌های خیالی و فضای خاص تاریخی که منشاء آن تجربه‌ها است، پیوند زند و تأویل ادبی را به بخشی از جامعه‌شناسی شناخت بدل کند. جامعه‌شناس ادبیات باید بتواند بر اساس معادله خصوصی درونمایه‌ها و فنون سبکی، معادلات اجتماعی بنویسد. (۵)

حده د نازده سال بش، در باره کت هامسون مطالعه‌ای کردم که از قضا

به نمونه موفق از امکان پیش‌بینی جامعه‌شناختی در حوزه ادبیات تبدیل شد. (۶) هدف مشخص من، تحلیل درونمایه‌ها و بُن‌مایه‌هایی بود که هیچ‌یک پیوند مستقیمی با مسائل عمومی نداشتند و به فضای خصوصی متعلق بودند. این مطالعه نشان می‌داد که هامسون ذاتاً فاشیست است. سیر وقایع ثابت کرد که حداقل این بار توانستیم در جامعه‌شناسی ادبیات چیزی را پیش‌بینی کنیم. هامسون در برابر دیدگان ناباور بیش‌تر همعصران ما، همکار نزدیک نازی‌ها از آب درآمد.

حال به ذکر چند مثال پراکنده از این نوع تحلیل بسنده می‌کنم. تلقی هامسون از طبیعت، مثال جالبی است. حکومت‌های تمامیت‌خواه به انسان می‌آموزند که معنی زندگی را در عوامل «طبیعی» مانند نژاد و خاک بیابند. مادام به یادش می‌آورند که او چیزی بیش از طبیعت و مشخصاً بیش از نژاد و اجتماع «طبیعی» نیست. شیفتگی و وحدت وجودگرایانه هامسون به طبیعت و پذیرش آن، به وحدت اجباری فرد و نیروهای «طبیعی» می‌انجامد. فقط ظاهر قضیه پیچیده است.

سرشت شکل‌هایی که در آن‌ها آشوب و غوغای عناصر، طبیعت خشن، حضور دارد، آن‌ها را از دنیای خیال‌انگیز طبیعی به‌سوی واقعیت اجتماعی فاشیسم می‌راند. هامسون می‌نویسد (و این فقط نمونه‌ای است از آنچه به شکل‌های گوناگون تکرار می‌کند):

بادی می‌وزد و ناگهان با قدرت نفیر می‌کشد... آن‌گاه آذرخش می‌درخشد...
و... تندر مانند بهمنی وحشتناک از دور در میان کوه‌ها می‌غرد... باز هم آذرخش و تندری نزدیک‌تر. باران هم شروع می‌شود، تند و شلاقی،
پژواک بسیار قوی است، طبیعت سراسر در تلاطم است... آذرخش و تندر بیش‌تر می‌شود و باران تندتر می‌بارد... (۷)

امانوئل کانت در تبیین شگفت‌انگیزی طبیعت توفنده می‌گوید: بشر موجودی طبیعی است که ناتوانی خود را در برابر قدرت برتر پدیده‌های

طبیعی احساس می‌کند، اما هم‌هنگام با آن درمی‌یابد که پدیده‌های طبیعی از انسانیت او پست‌ترند. درحقیقت، ممکن است بشر تسلیم طبیعت باشد، ولی در برابر قدرت روحی و ذهنی او این فقط واقعیتی جزئی و خارجی است. (۸) آگاهی اجتماعی کانت طبیعت را وامی‌دارد تا درباره آن‌چه بشر با او می‌کند و آن‌چه او می‌تواند برای بشر بکند، همچنان خاموش بماند. اما از دید هامسون، طوفان ممکن است کمابیش چنان بخروشد که ناتوانی فردی و اجتماعی فرو بنشینند. در سایه طوفان، حقارت انسان درک و تقریر می‌شود. و این درست عکس نظر کانت است. هامسون می‌نویسد:

در لحظه‌ای که اندوه بر من چیره می‌شود و به بی‌ارزش بودن خود در برابر همه نیروهای پیرامونم پی می‌برم، می‌میرم و می‌اندیشم چه کسی هستم، یا این‌که شاید گم‌گشته‌ای بیش نیستم و این‌که شاید دیگر وجود ندارم! و آن‌گاه بلند سخن می‌گویم و خود را به نام می‌خوانم تا بدانم هنوز زنده‌ام یا نه. (۹)

چنین می‌نماید که حس ناپیدای دلهره، با این وحدت وجودگرایی نوظهور عجیب است. کانت به استقلال انسان می‌بالد و جایی را برای احساس ناراحتی، که با هر ترسی از طوفان و تندر برانگیخته شود، باقی نمی‌گذارد، درحالی‌که هامسون چنین دلهره‌ای را در قالب انبوهی درهم برهم از دلسوزی‌های چندش‌انگیز در خصوص اشیای طبیعی و مشکلات روحی بیان می‌کند. (۱۰) دنیای طوفانی هامسون نشانه میل ترکیبی عناصر قساوت و احساساتی‌گری است و این دو در رفتار فاشیستی وحدت می‌یابند.

هامسون در تصور خود از طبیعت، اهمیتی ویژه به قانون وزن (ریتم) می‌دهد و در رمان‌های خود گویی به تقلید از این پدیده، پیوسته به چرخه موزون فصل‌ها اشاره می‌کند. «آن‌گاه پاییز رسید و سپس زمستان آمد.» (۱۱) «... اما راه همچنان ادامه دارد. در دنیا از پس هر بهاری تابستان می‌رسد...» (۱۲) سرانجام، اصل موزون بودن صورتی هنجاری می‌یابد. بعضی

از آدم‌ها ایراد کارشان این است که «با زندگی همگام نیستند... وگرنه دلیلی برای ضدیت با زندگی وجود ندارد.» (۱۳) در آثار هامسون، حتی رابطه جنسی نیز با نظم طبیعت همسو است. زنی چوپان در پاییز با همان اطمینان از برابر کلبه مردی شکارچی رد می‌شود که در بهار به سوی او می‌گراید. «پاییز، زمستان، او را هم بی‌حس و حال کرده بود. طبعش خواب‌آلود بود.» (۱۴)

این‌که گفته شود بشر نمی‌تواند و نباید چرخه طبیعی را در هیچ‌جا به هم بزند، نهایت ضدیت با خودآگاهی انسان در برابر طبیعت است. در این ایدئولوژی نوپدید، که می‌کوشد به درماندگی و انقیاد صورتی دیگر بدهد، انسان ظاهراً به خواست خود در برابر نیروی برتر تسلیم می‌شود. از این دیدگاه، بشر باید یا به آن‌چه وحدت با قانون طبیعت نامیده می‌شود، فرمانبردارانه گردن بنهد و یا دهشت زندگی بی‌معنی را بپذیرد. راه حل اجتماعی مسئله وزن طبیعی، انضباط کورکورانه است و پیروی از وزن مارش‌ها و قدم‌روها.

درباره عشق و زن، نظر هامسون این است که زن وقتی به شخصیت کامل و سعادت حقیقی دست می‌یابد که نقش‌های کدبانو و مادر را به صورت واقعی و طبیعی بازی کند و به خانه وحدت بخشد. از جمله نشانه‌های آشکارگرایش هامسون به کاستن از نقش زن و محدود کردن آن به کارکردهای زیستی این‌که به نظر او زن وظیفه دارد چندین بچه بزاید. این طرز تفکر، بخشی است از واقعیت فاشیستی که او آن را قرینه آرمانی جامعه لیبرال می‌داند. «دختر حسابی ازدواج می‌کند و زن مردی می‌شود و مادر می‌شود و تجسم باروری می‌شود.» (۱۵) کارکردهای زیستی را کمال مطلق دانستن، ناچار به تنفیری تلخ از اصلاحات و رهایی و یا معنویتی می‌انجامد که شاید زن در پی آن‌ها باشد. (۱۶) «زن مدرن» این‌گونه تحقیر می‌شود. گویی خشنودی فرد فقط در امور جنسی تحقق می‌یابد و علت آن هم وجود ارتباط بین لذت حسی و رشد شخصیت نیست، بلکه بدانندیشی و انزجاری همراه تحقیر در مورد زن است.

گوستاو گفت: «بیا جای تمشک‌های جنگلی را نشانم بده...» و چطور می‌تواند زنی به این تقاضا جواب رد بدهد؟... کدام زنی چنین نکرده؟ آه، زن فرقی بین مردها، همیشه - غالباً، نمی‌بیند. (۱۷)

هامسون به بی‌بندوباری جنسی لباسی از جنس همه اسطوره‌های طبیعی می‌پوشاند. در آثار او هیچ نشانی از علاقه به خرسند کردن همسر دیده نمی‌شود. از دید هامسون، انفعالی کامل بر رابطه جنسی حکم می‌راند و این عمل برای فرد در واقع نوعی ادای وظیفه به حساب می‌آید:

... مرد همه قواعد اخلاقی را شکست و خیلی خودمانی علف‌های خشک را از روی سینه زن برداشت و از روی زانوهایش زدود و بعد نوازشش کرد، دستی به سر و گوشش کشید و سرانجام در آغوشش گرفت. بعضی‌ها به این می‌گویند اراده آزاد. (۱۸)

هامسون، شاگردی وفادار به مکتب نسبیت اخلاقی فاشیسم، به مرد عاشق نیز خبیثانه یادآوری می‌کند که موجودی از هر حیث طبیعی است.

از رفتار هامسون با شخصیت‌های فرعی داستان‌ها خیلی زود می‌توان فهمید که او پس از دهقانان برای آوارگان احترامی خاص قائل است. در آلمان دوره پیش از فاشیسم، سواره‌نظام از افرادی متکبر و فردگرا و آواره و سوادآمرخته تشکیل می‌شد که به پاسداری از آیین قهرمانی تظاهر می‌کردند. در رمان‌های هامسون، که ما نشانه‌های پذیرش فاشیسم را در آن‌ها یافته‌ایم، مرد آواره پیش‌درآمد مردی بی‌رحم است که به حال شاخه‌ای خشک دل می‌سوزاند اما برای زنش خط و نشان می‌کشد. توجه‌نشان دادن به آوارگان آشوبگر چیزی جز پرستش ضمنی نیروهای قهرمانی نیست و تنها ظاهری معنوی دارد. برای اثبات این مدعا می‌توان از دوره‌های مختلف نویسندگی هامسون شاهدی فراوان آورد. برای مثال، در یکی از آخرین رمان‌های او ولگردی به نام آوگوست آرزو می‌کند «چاقو را از دست مردی که می‌خواست با کیف پول او فرار کند

بیرون آورد» زیرا این کار در زندگی کسالت‌بار «بچه‌های این دوره و زمانه» هیجان ایجاد می‌کند. (۱۹) در نوشته‌های پیش از جنگ او نیز همین بازی پرهیجان بی‌آن‌که جنایتی حماسی روی دهد، تکرار می‌شود (۲۰) و یا در آن‌جا که قابلیت طبقه بورژواکه به نظرش طبقه‌ای مفلوک و درمانده است، ریشخند می‌شود («هرگز صاعقه‌ای فرود نمی‌آید») (۲۱) و یا حتی در قدیمی‌ترین اثرش که از «نیمه‌خدایان گول‌پیکر» ستایش می‌کند و در چاله برنامه‌ای سیاسی می‌افتد که بر طبق ایدئولوژی حماسی و جاده‌صاف‌کن آن، «بزرگ وحشت‌آفرین از همه برتر است، بُعد است، اهرم گول‌آسایی که می‌تواند جهان‌ها را زیر و زبر کند.» (۲۲) از این‌جا تا تکریم پیشوا فقط یک گام کوچک باقی می‌ماند.

سرانجام، هامسون چگونه به نوع بشر می‌نگرد؟ در ادبیات اصلاح‌گرا و آزادیخواه به‌وفور دیده می‌شود که نماد لانه مورچگان بر هدف و سازمان اجتماعی متعالی دلالت دارد و خیلی مضحک است که هامسون از این همانندی زیستی نتیجه‌ای کاملاً وارونه می‌گیرد و آن را نشانه بی‌هدف بودن همه هستی بشر می‌داند:

آ...، لانه کوچک مورچگان! ساکنانش همه به امور شخصی خود مشغول‌اند، سر راه هم قرار می‌گیرند، همدیگر را به کنار می‌رانند، گاه یکدیگر را زیر پا له می‌کنند. نمی‌شود جز این باشد، گاه یکدیگر را زیر پا له می‌کنند. (۲۳)

چنین تصویری از زندگی و حرکت‌کنند و بی‌هدف انسان، دایره ایدئولوژی ضد آزادیخواهی را کامل می‌کند و ما را به نقطه آغاز، به اسطوره طبیعت، باز می‌گرداند.

عوامل اجتماعی مؤثر در توفیق اثر

در حوزه پژوهشی ارتباطات، از جمله وظایف موجه و معقول جامعه‌شناسی ادبیات اساساً تدوین فرضیه‌های پژوهشی درباره «تأثیر مطالعه در مردم»

است. (۲۴) اما پس از آن‌که جامعه‌شناس در این زمینه به پژوهش تاریخی و سرگذشت پژوهانه و تحلیلی خود پایان داد نمی‌تواند ادامه کار را به دست همکارش که پژوهشگری تجربی است بسپارد، زیرا بی‌گمان برخی از عوامل اجتماعی در اندازه‌گیری تأثیر مورد نظر اهمیت بسزا دارند و کاوش‌های جامعه‌شناختی به لحاظ نظریه و مطالعات اسنادی درباره آن‌ها امری ضروری است.

پیش از هر چیز، مسئله تأثیر مجموعه‌های اجتماعی مختلف در نوشتارها و در خوانندگان مطرح است. آیا بین دوره‌های جنگ یا صلح و رونق یا رکود اقتصادی با تولید ادبی، کمابیش رابطه وجود دارد؟ آیا در این دوره‌های گوناگون، پاره‌ای از لایه‌های ادبی و یا برخی از شکل‌های ادبی یا بعضی موضوعات بیش از بقیه اهمیت دارند؟ در هر یک از این دوره‌ها جریان توزیع و ناشران و کمیّت انتشار و رقابت بین کتاب‌ها و مجله‌ها چگونه است؟ در موقعیت‌های اجتماعی مختلف، چند نفر در کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهی یا در ارتش و یا در بیمارستان‌ها مطالعه می‌کنند؟ از چند و چون نسبت بین توزیع و مصرف ادبی و سایر رسانه‌های ارتباط جمعی و یا حتی شکل‌های غیرکلامی سرگرمی‌های سازمان‌یافته، چه می‌دانیم؟ (۲۵)

دومین منبعی که از آن الهام می‌گیریم، حوزه نظارت اجتماعی است. نظارت‌های رسمی چه تأثیری در امر تولید و مطالعه دارند؟ پدیده جهانی اختصاص در صدی از مالیات‌ها به توسعه کتابخانه‌های عمومی چیست؟ پدیده اروپایی بخش اعانه دولتی برای گسترش هنر نمایش و همین‌طور تجربه امریکایی حمایت مالی از نویسندگان خلاق به کمک سود حاصل از سرمایه‌های عمومی در دوره نیو دیل (معامله جدید) چیست؟ و تازه این همه فقط مشتق است از خروار. مطالعه اثر جوایز عمومی و نمادهای گزینشگر و افتخارآمیز هم کاری ضروری است. از جایزه نوبل در ادبیات و جوایزی که ناشران می‌دهند گرفته تا جایزه پولیتزر و افتخاراتی که مجامع ملی یا منطقه‌ای به نویسندگان موفقی اعطا می‌کنند که از بخت خوش در فلان منطقه به دنیا

آمده‌اند. مسئله «نظارت‌های ماهرانه» نیز باید بررسی شود. برای مثال، تأثیر ستادهای تبلیغاتی ناشران، یا احتمال سود حاصل از برپا کردن انجمن‌های کتاب و تولید فیلم، یا بازار برافتاده دوره‌سازی مجله‌ها یا وضع ناشران کتاب‌های تجدید چاپی و مانند این‌ها. از حوزه سانسور هم نباید غفلت ورزید، خط قرمزهای رسمی و فهرست (کتاب ضاله) کلیسای کاتولیک و بخشنامه‌های محلی ممانعت از فروش بعضی کتاب‌ها و مجله‌ها، همه و همه باید بررسی شود. و سرانجام، طبقه‌بندی و تحلیل تأثیرات نظارت غیررسمی نیز بر عهده ما است، مانند تأثیرات نقد کتاب و پخش اثر از رادیو و تلویزیون و گزارش‌های همیشه محبوب نویسندگان و نظارت افکار و شایعه‌پراکنی ادبی و مصاحبه‌های خصوصی.

سومین و بی‌گمان نه آخرین عامل اجتماعی مؤثر در توفیق اثر، دگرگونی‌های فنی و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن است. (۲۶) گرچه با رشد حیرت‌انگیزی در کار تولید و نشر کالاهای ارزان‌قیمت ادبی روبه‌رویم، رشد شیوه‌های تولید در دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی از آن حیرت‌انگیزتر است. بنابراین، می‌توان پرسید که آیا تأثیر بهبود امکانات فنی و از جمله بهبود ابزارهای نویسندگی در چند دهه گذشته، در میزان دریافت‌های مالی نویسندگان به نسبت زیاد بوده و آیا این دگرگونی فنی در دگرگون شدن پایگاه اجتماعی گروه نویسندگان سهم داشته است یا نه. از تأثیر انباشته پیشرفت‌های فنی یک رسانه در دیگر رسانه‌ها آگاهی نسبتاً اندکی داریم. آیا شمار بیش‌تری از مردم، بیش‌تر کتاب می‌خوانند چون تصویرهای بیش‌تری می‌بینند یا چون بیش‌تر به رادیو گوش می‌دهند؟ آیا اصلاً قضیه وارونه است؟ آیا اساساً این دو به هم وابستگی دارند؟ (۲۷) آیا می‌توان گفت که نهادهای آموزشی برای تمام سطوح سنی از مطالب چاپی بهره می‌گیرند زیرا این‌گونه مطالب خیلی آسان یافت می‌شود؟

پاسخ گسترده و گونه‌گون و شفاف آلمانی‌ها به داستایفسکی، مصداقی برای عوامل اجتماعی مؤثر در توفیق اثر است. بررسی بعضی از کتاب‌ها و

مجله‌ها و روزنامه‌ها نشان می‌دهد که مطالعه آثار داستایفسکی با پاره‌ای از الگوهای روانی مردم طبقه متوسط آلمان بسیار سازگار بوده است. (۲۸) در این‌جا، برخلاف مطالعه درباره هامسون، با اثر نویسنده کاری نداریم، بلکه سروکارمان با ماهیت اجتماعی استقبالی است که از او می‌شود.

مردم طبقات متوسط آلمان که هرگز طعم آزادی‌های سیاسی و فرهنگی در دوره‌ای نسبتاً طولانی را نچشیده بودند، سرنوشت غریبی داشتند که نگذاشت بتوانند از دو سازوکار زیر یکی را انتخاب کنند: همخوانی با مجموعه برخاشگر و سلطه‌جو و امپریالیستی گروه‌های حاکم، یا نومییدی و گوشه‌گزینی که به‌رغم وجود همه سنت‌های ایده‌باوری فلسفی، همیشه مشوق این طبقه در اطاعت بی‌چون و چرا از پیشوایی به‌ظاهر برجسته بوده است. واکنش آزارخواهانه‌ای که سپس‌تر سر برآورد، از شخصیت‌های خودآزار و آزارنده در رمان‌های داستایفسکی سرمشق‌های خوبی برای هم‌خزانی گرفته بود.

درحقیقت به‌چشم این توده‌های آلمانی، فرایند پویای زندگی جامعه بشری، با همه نیروهای مترقی و به‌طور کلی مجموعه کامل نیروهای مولدش، به بن‌بست رسیده بود. بی‌تردید، همین‌طور است. آنان از جمله جای خالی شادی ناسوتی را در مضامین داستان‌های داستایفسکی احساس نمی‌کردند. پیش‌فرض شادمانی اجتماعی، ایجاد تغییر جدی در واقعیت، یعنی از میان‌بردن تناقض‌های آشکار آن است. چنین عملی مستلزم دگرگون‌کردن کامل روابط موجود در عرصه قدرت و همچنین نوسازی آگاهی اجتماعی است. درحقیقت، برای شناختن شادمانی اجتماعی، گاه باید موضعی کاملاً مخالف با مواضع قدرت موجود داشت. تنها با توجه به کلیت روابط اجتماعی طبقات متوسط آلمان می‌توان فهمید که شادمانی در کل آگاهی اجتماعی این مردم تا چه حد بی‌اهمیت بوده است. اینان طبقه‌ای روبه‌زوال بودند که نمی‌توانستند سازمان اجتماعی مطلوبی داشته باشند و از این‌رو، تصور چنین سازمانی در حکم تصویری درست از شادمانی، باید از حوزه آگاهی‌شان زدوده می‌شد.

ممکن است بعضی‌ها نپذیرند که آثار داستایفسکی نمونه‌ای از ایدئولوژی منفعل و خالی از کردار اخلاقی و همبستگی اجتماعی است و بگویند که نباید از او، این پیشوای عشق و همدردی با بشر، چنین تصویری داشت. کم‌وبیش تمام منتقدان ادبی داستایفسکی، خواه با عباراتی آراسته و زیبا مانند «آرامشی بی‌نظیر، که فقط اندوه سخت رازآلود در آن پژواک می‌یابد، شفقتی بی‌پایان...» (۲۹) و خواه در قالب جملاتی مانند «قلبی مالا مال از دلسوزی و همدردی داشت» (۳۰) (که سخت عامیانه است)، به درونمایه عشق و شفقت در آثار او پرداخته‌اند. برای نشان‌دادن معنای اجتماعی (آثار داستایفسکی)، می‌توان به واگرایه‌ای بسیار ساده بسنده کرد:

شفقتی او به بینوایان و محرومان جامعه، اندک‌اندک به شکل...
«شفقت روسی» بیمارگونه‌ای جلوه کرد که محترمان و صاحبان حرفه‌های آبرومند را پس می‌زد و بر درخت جامعه بشری فقط روسپیان و آدمکشان و مشروبخواران و شکوفه‌هایی دیگر از این دست را می‌نواخت. (۳۱)

شاید این حکمی ناپخته باشد، اما به نکته‌ای بسیار درست اشاره می‌کند. استقبال طبقه متوسط آلمان از داستایفسکی، بدون توجه به این حقیقت بود که عشق در آثار او نوعی حالت ضعیف روحی است و تنها به شرطی درک می‌شود که در برابر همه دگرگونی‌های اجتماعی با همه توان بایستیم و موضعی عمیقاً منفعل در برابر هر عمل کاملاً اخلاقی بگیریم. درخواست عشق و شفقت، ممکن است به معنی آگاهی از وجود تناقض‌های اجتماعی و احساس نیاز به دگرگونی، یا رویکردی مؤثر در فعالیت‌های فکری و عملی انسان باشد، اما در عوض، مقوله‌ای صرفاً احساسی باقی می‌ماند و اجازه خواستن می‌شود، نه مطالبه کردن. شاید این روشن‌ترین نشانه نقش ایدئولوژیک چنان برداشتی از عشق باشد. امکان این‌که مطالبه کردن و توان به عمل درآوردن در آگاهی اجتماعی مردم طبقه‌ای به‌نسبت ناتوان رسوخ کند،

فقط به اندازه‌ای است که آنان قطع همبستگی با حاکمان و پافشاری بر سر منافع مشترک با محکومان را همچون اصلی عادلانه پذیرفته باشند. (۳۲)

چند تکلیف دشوار

در حوزه پژوهش‌های مربوط به ارتباطات جدید اگر جامعه‌شناس ادبیات بخواهد سخنی نو بیاورد، دست کم باید برنامه‌ای پژوهشی را در چارچوبی مناسب با رشته خود دنبال کند و هم‌هنگام به انبوه تجربه‌های علمی موجود در دیگر رسانه‌های جمعی بپیوندد. در زیر، به خطوط کلی چهار حیطة پژوهشی مناسب، به موازات چهار قلمرو تحلیل اشاره می‌کنم.

محتوای کارکردی

شاید لازم نباشد، اما بهتر است بگویم که در هر چارچوب اجتماعی معین و یا در هر لحظه تاریخی مشخص، مردم از مطالعه ادبیات عامه‌پسند توقع رضایت خاطر را دارند که شناختن آن در گرو وجود دانشی دقیق از محتوای چنین ادبیاتی است. آن چه نیاز داریم، فهرست‌هایی تطبیقی است که به چند و چون محتوای آثار عامه‌پسندی پردازند که تاریخ چاپ‌شان قبل از اوایل سده نوزدهم میلادی نباشد. اندیشه‌های سست و نامطمئن درباره محتوای مورد نظر بسیار فراوان و مطالعات انجام‌گرفته در این حوزه بسیار نادر است. (۳۳)

کارکرد اصلی «ادبیات عامه‌پسند»، بنا به تصویری رایج، ایجاد گریزگاهی برای مردم سرخورده است. از کجا می‌دانیم که چنین تصویری هرگز درست بوده و یا هنوز هم درست است؟ در زمان حاضر شاید محتوای کارکردی رمان، بیش‌تر در خدمت آموزش باشد نه گریز. امروز ادبیات به ابزاری ارزان و در دسترس برای آشنایی با دنیای شگفت‌انگیز بیرون و درون بدل شده است. خواننده در جست‌وجوی رهنمودهایی برای دستکاری در درون خویش است و مانند گذشته به درمانی روان‌کاوانه، که کوتاه و فهمیدنی باشد،

نیاز دارد تا به کمک آن بتواند به زور همخوان‌شدن و تقلیدکردن، کورمال کورمال راهی به بیرون از وادی سرگشتگی بیابد. لازمه هر گریزی، خودباوری است و خودباوری در دوره‌هایی که فردیت ثابت داشت شاید بیش‌تر یافته می‌شد تا در دوره کنونی که ویژگی آن ضعف نفس و نیاز به تکیه‌گاه‌هایی عجیب و غریب برای ادامه زندگی است. این فرضیه را، چه معقول باشد و چه نامعقول، می‌توان در مطالعه الگوهای همخوانی و تقلید در ادبیات عامه‌پسند به خوبی آزمود. شاید در رمان معاصر، برخلاف تولیدات ادبی قدیمی‌تر، شتاب و تراکم اقدام، بسیار بیش‌تر و تفکر و توصیف، بسیار کم‌تر شده باشد. برای مثال، جالب بود اگر رمان تاریخی عامه‌پسند امروزی با نسل قبل آن مقایسه می‌شد. شاید به این ترتیب معلوم می‌شد که نویسندگان آثار قدیمی‌تر می‌کوشیدند قهرمان داستان تاریخی را در تصویری تمام‌عیار از یک دوره قرار دهند تا خواننده بتواند با خیالی آسوده به این تصویر بنگرد، اما امروز تصویر پیشین جای خود را به شخصیت‌های متعدد و موقعیت‌های فراوان و اقدامات بی‌شمار سپرده است و خواننده از لذت حضور نامرئی در کنار شخصیت برگزیده خود، یعنی آن چه در گذشته معیاری برای سنجش نوشتارهای ادبی نویسنده بود، محروم شده است. زیر بار زندگی مدرن که نفس‌هایی بس ضعیف پرورانده و همچنان در سختی نگاه‌شان می‌دارد، خواننده به ناچار از همخوانی (یا همذات‌پنداری) مطلق با یک شخصیت یا فرایندهای درونی روان یا اندیشه‌ها و ارزش‌های نظری، دست برمی‌دارد. به همین دلیل، شیوه قدیم مصرف ادبی، که بر طبق آن خواننده می‌توانست انزوایی خودخراسته یا مقدر را با انزوا و یگانگی اثر هنری تکرارناپذیر به هم آمیزد، ممکن است تبدیل شود به تجربه جمعی فعالیتی خوب‌سازمان‌یافته برای سازگاری و نیز فراگرفتن فوت‌وفن‌های دستکاری در خویشتن. منابع مطالعاتی این حوزه، روزانه افزایش می‌یابد (۳۴) اما کاوش منظم جامعه‌شناختی در آن‌ها هنوز صورت نگرفته است.

ایستار نویسنده

آنچه خواننده از ارتباطی ادبی انتظار دارد با آنچه نویسنده به ماورای آگاهی هشیار او می‌فرستد، متفاوت است. مطالعه درباره‌ی کثوت هامسون به چنین مسئله‌ای اشاره می‌کند.

تأثیرپذیری افکار و ایستارها از انبوه مطالب ادبی، نه تنها به محتوای آشکار این‌گونه مطالب، که به نتایج نهفته در آن‌ها بستگی دارد. درست است که باید این نتایج نهفته را به کمک ابزارهایی خام، از بافت محتوایی اثر استخراج کنیم، اما آزمایشگاه اجتماعی فوق‌العاده ارزانی هم وجود دارد که در آنجا نیازی نیست با هیچ موجود زنده‌ای درباره‌ی ریز و درشت نحوه‌ی مصرف پول و وقتش مصاحبه کنیم. نویسنده، بیش‌تر ناآگاهانه و کم‌تر آگاهانه، درون خویش را می‌کاود و می‌کوشد حرفی بزند که بازتاب شخصیت و مسائل شخصیتی وی است. اگر می‌خواهیم دیدگاه او را بدانیم، شاید بهتر باشد خودش و شخصیت‌هایی را که خیالش آفریده با تنفس مصنوعی زنده کنیم و به وسیله‌ی پیشرفته‌ترین آزمایش‌های روانی، هرچه می‌خواهیم از آنان بپرسیم. برای مثال، می‌توان از مجموعه‌ی ادبیات عامه‌پسند، نمونه‌ی خوبی گرفت و به کمک پرسشنامه‌های ایدئولوژیک و استانده، در این نمونه باریک شد و روشن کرد که هر نویسنده‌ای چه ایستارهایی دارد و درباره‌ی ماهیت انسان و تنش‌های گروهی و فاجعه‌های تاریخی و طبیعی و جنسیت و رویارویی توده‌ها با قدرتمندان و مانند این‌ها، چگونه می‌اندیشد. بررسی پاسخ‌هایی که به دست می‌آید، معیاری کیفی و کمی برای تعیین جایگاه اجتماعی نویسنده فراهم می‌کند و براساس آن می‌توان رفتار شخصی او را پیش‌بینی کرد و حدس زد که به دنبال آثار گذشته، چه چیز تولید خواهد کرد. اگر نمونه به نسبت بزرگ باشد، شاید بتوان درباره‌ی تصویری که این کارگزاران ارتباط جمعی از خود دارند و نیز تأثیر ناشناخته‌ی این خودنگاری‌های ضمنی در خواننده، نکته‌های فراوان آموخت.

تحقق این آزمون آزمایشگاهی، درگرو تحلیل ساختار شخصیتی قهرمانان داستان‌ها است. آخرین دستاورد روان‌شناسی اجتماعی برای ما، مجموعه‌ی نشانگان ساختاری است. این مجموعه براساس پاسخ‌هایی که در فزاینده‌ی مصاحبه‌های ایدئولوژیک و فرافکن گردآوری می‌شوند، شکل می‌گیرد. به کمک این نشانگان، با اطمینان بسیار می‌توان گفت که فردی هوادار استبداد است یا سرشمتی ضد استبدادی دارد. بی‌تردید، این‌گونه یافته‌ها در پیش‌بینی رفتار سیاسی و اخلاقی و عاطفی نویسنده تأثیر دارند و به کمک این شیوه‌های جدید می‌توان توصیف‌های سطحی و اغلب گمراه‌کننده را اصلاح کرد. (۳۵)

میراث فرهنگی

محتوای اجتماعی ادبیات عامه‌پسند، گاه آشکار و گاه پنهان است و در بررسی آن باید بیش از پیش به رسانه‌های در حاشیه، به‌ویژه به فکاهیات (۳۶) و شاید برخی تولیدات دیگر که پیر و جوان به یکسان از آن‌ها لذت برده‌اند، توجه شود. تدوین فرضیه‌هایی ارزشمند درباره‌ی اهمیت پابرجای اندیشه‌ها و ارزش‌ها و عواطف ناشی از موقعیت‌هایی که در این روزگار به کلی از میان رفته‌اند، درگرو تحلیل همه‌جانبه‌ی محتوای این‌گونه رسانه‌ها است.

گذشته از بررسی مضامین آشکارا کهنه و کودکانه‌ی داستان‌های دنباله‌دار دنیای پری‌های پست‌تر یا برتر از انسان، بررسی آثاری نیز که در قالب بیان خوشی‌ها یا ناخوشی‌های زندگی روزمره، ارزش‌های دوران آغاز جامعه‌ی مدرن و به‌ویژه زندگی آرام‌تر سده‌ی نوزدهم را توصیف می‌کنند، امری ضروری است. مقایسه‌ی محتوای این نوع منابع با محتوای ایدئولوژیک و عاطفی حکایت‌های قدیمی و مشهور، موجب درک بهتر سردرگمی خوانندگان امروزی می‌شود که نمی‌دانند آیا باید راه و رسم سازگاری و هم‌رنگی با جماعت را بیاموزند یا درباره‌ی زندگی شادتری که دست‌نیافتنی و یا به لحاظ تاریخی ناممکن است، خیال‌پردازی کنند. شاید بتوان با بررسی هم‌زمان مطالب مخصوص افراد «بالغ» و «نابالغ»، فرضیه‌هایی نوشت و به

کاوش‌های منظم دربارهٔ چیزهایی پرداخت که لایه‌های هشیار و نیز لایه‌های ژرف‌تر ذهن، آن‌ها را خوشایند یا ناخوشایند می‌یابند.

نقش محیط اجتماعی

در توصیف قلمروهای تحلیل، به سه وجه اجتماعی تعیین‌کنندهٔ موفقیت اثر اشاره کردیم و اکنون بجا است که به دو مورد از آن‌ها بازگردیم تا ویژگی پژوهش‌های مورد نظر روشن‌تر شود.

پیش از هر چیز، این پرسش مطرح است که آیا مراحل مختلف دوره‌های اقتصادی و سیاسی، تأثیر چشمگیری در تولیدات ادبی دارند یا نه. برای پاسخ دادن به این پرسش، باید در شیوهٔ بررسی محتوای کارکردی، که خطوط اصلی آن پیش‌تر در همین بخش مطرح شد، بازنگری کنیم. به فهرستی از نمونه‌های ادبی دوره‌های شکوفایی و رکود اقتصادی و یا جنگ و صلح نیاز داریم که در آن فقط به ذکر عناوین داستانی بسنده نشده باشد بلکه الگوهای عاطفی را نیز، که به احتمال قوی با مایه‌های مسرت و حرمان خوانندگان پیوندی نزدیک دارند، شامل شود. برای ذکر نمونه‌ای بسیار موقتی، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که رواج پایان‌های خوش یا نه چندان خوش (در داستان‌ها) امری اتفاقی نیست. شاید همذات‌پنداری واقعیت‌گریزانه با خیال‌پردازی‌های جذاب دربارهٔ خوشبختی بی‌حدومرز، وجه مشخصهٔ عرصهٔ ادبی در اوج دورهٔ رکود اقتصادی باشد. به عوض، امروز تعداد پایان‌های تراژیک‌نما و گویای مسائل حل‌ناشده به هیچ‌روی کم نیست، زیرا رفاه نسبی به تجربه‌های داستانی اجازه می‌دهد که بیش از پیش به واقعیت نزدیک شوند و حتی به پاره‌ای از کمبودهای روانی و فرهنگی ما بپردازند.

پیش از تهیهٔ فهرست پسندهای محتوایی و مضمونی برای موقعیت‌های فراگیر و گونه‌گون، باید بسیاری از موقعیت‌های دیگر بررسی شوند. مقایسهٔ دو دورهٔ شکوفایی پس از جنگ با دو دورهٔ رکود پیش از جنگ در سی و پنج سال گذشته، ممکن است به پیش‌بینی پسندهای داستانی آینده بینجامد.

پیامدهای آموزشی و کارشناسانهٔ بعدی چندان روشن است که در این جا به تشریح آن‌ها نیازی نیست.

و اما در خصوص عوامل فنی مؤثر (در ادبیات)، می‌توانیم توان خواندن را در میان مردم عادی بسنجیم و معلوم کنیم که تجربهٔ استفاده از رسانه‌های دیداری و شنیداری چه تأثیری در آن گذاشته است. نشانه‌های بالینی ضعف توانایی خواندن را خیلی خوب می‌شناسیم، ولی از انتخاب آگاهانه در امر خواندن چیز زیادی نمی‌دانیم. (۲۷) پژوهش دربارهٔ آن‌چه خواننده و به یاد سپرده می‌شود و آن‌چه کم‌وبیش ورق زده می‌شود و یا اصلاً خواننده نمی‌شود نیز جالب توجه است. شاید دانشی دقیق‌تر دربارهٔ توانایی و ناتوانی مردم در خصوص «محتواخوانی»، ابزاری در دست نویسندگان شود تا کارشان را بی‌دردسرت‌ر انجام دهند و جامعه‌شناسان نیز در آن سندی مؤید یافته‌های تحلیل محتوای کارکردی بیابند.

طراحی اهداف پژوهشی، تمام مشکلات وعده‌های وفا نشده را دارد. با این‌همه، پژوهشگران حوزهٔ ارتباطات می‌توانند از دستاوردها و خدمات ارزشمند شاخهٔ مطالعاتی همجوار و کمک‌های بالقوهٔ آن به حوزهٔ خود بهره‌مند باشند.

در پایان، مایلیم به تجربه‌ای شخصی اشاره کنم. استاد جامعه‌شناسی که در کلاس درس خود از ادبیات سخن می‌گوید، بهتر است بداند که با واکنش دوگانهٔ دانشجویان روبه‌رو خواهد شد. دانشجویان به تجربهٔ علمی جدید سخت دل‌بستگی نشان می‌دهند، اما شماری از آنان پس از مدتی اعتراض می‌کنند که چرا باید مطالب شاعرانه را به قصد تحلیل «مثله» کرد. آرزو می‌کنند کسی در این دریای ناآشنا به یاری‌شان بیاید، زیرا هرگز نتوانسته‌اند خوب را از نه چندان خوب تمیز دهند. دانشجویان به نوعی انتظار دارند رهنمودی بی‌چون و چرا بیابند تا همواره ایشان را در این حوزهٔ گسترده و پیچیده که از سویی به آموزش و از سوی دیگر به سرگرمی محض نزدیک است، از سردرگمی برهاند. آنان نمی‌دانند که این رویکرد ابتدایی فعلاً نشانهٔ بارز مرحلهٔ خاصی است که تفسیر جامعه‌شناختی ادبیات هنوز آن را پشت سر نگذاشته است.